

درانجمن روابط ایران و هند

سخنرانی آقای بهار

زن دیگر از شما کیات از گفتن کنایه و رمز نیز خودداری دارد ولی عملاً شوهر
یا معشوق را خجل میسازد.

ترجمه این شعر

شب تا بسحر در بر معشوق نشست
چون صبح شد آمد بسراغ من و من
از باده لعل و لعل دلبر شده مست ،
بر خاستم و دادمش آینه بدست !

زنی که بصراحت حرف میزند و او را (ادھیرا) گویند :

ترجمه از قول چنین زن :

شب تا بسحر بر کشیدی تنکش
لعلش بمکیده ای و اکنون پیدا است
بیدار بماندی و ندیدی تنکش
در چشم تو سرخاب رخ گلرنگش

پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی

از سر مه و غازه بتی سیمین تن
بر هر دو لب نشانه بینم مین

کوئی زده مهر بر دهانت آتزن
تا با دکری نکوئی امروز سخن !

دیگر قاطنه - زن زیرک و آن بردو قسم است ، زیرک در سخن گفتن ، و
زیرک در کردار - دیگر زن متکبر و معجب بجمال خویش ، دیگر زن حاصره (حسود) ،
که دوست را از سفر کردن و حتی از بیرون شدن از خانه منع میکند - دیگر امیدوار
که انتظار باز سفر کرده و دیدار بارغایب میکشد و خود و خانه را بدین آرزومی آرایند
وزینت کند.

این مضمون معروفی است که برای این زن گفته اند:

روزی که حبیبش بسفر محمل است
لاغر شدو دستبندش افتاد زدست

چون باز آمد حبیب و با یار نشست اورنجن زر ساعد سیمنش خست
دیگر از زنان : غافله که بقدری ساده است و غافل که نمیداند خراش سینه
معشوق که باناخن دختری پیدا شده زخم است یا هلالی قرمز و بشوهر میگوید :
« آن هلال سرخ را بمن ده تا بازی کنم . . » و هر گاه این کنایه را زنی « رامزه »
گفته بود آنرا از جمله کنایات و رموز زنان شاکیه رامزه می توانستیم بشماریم
دیگر : مضطربه (افسار کا) که با شوق و اضطراب نزد معشوق میرود - و مهجوره که در
عشق و هجران انقدر صبر میکند تا هلاک شود ، و نادمه که : مدتی بپریده است و باز پیوسته
است ، و آنکه روز بیدار میرود و آنکه شب می رود و صد ها اقسام دیگر .
برای عشاق مرد نیز طبقاتی قائل شده اند - و نیز عشق را چهار درجه
نهاده اند :

عشق با کوش ، عشق بر و با ، عشق بدیدن تصویر ، عشق بر ویت اصل ، و در ادبیات
عرب و فارسی نیز این درجات دیده میشود بشار بدگوید :

یا قوم أذنی لبعض الحی عاشقة والاذن یعشق قبل العین احیانا
فصل برشکال :

فصل برسات (برشکال) در اشعار هندوان فصل هجران و شکایت است که نمی توانند
شبها بسراغ دوستان بروند و هر قطره باران که درین فصل بیارد پاره آتش است که
بر دل رنجور عشاق مهجور فرو میاید و جگر آنها را میسوزاند و درین باره مضامین و
ابیات نغز دارند .

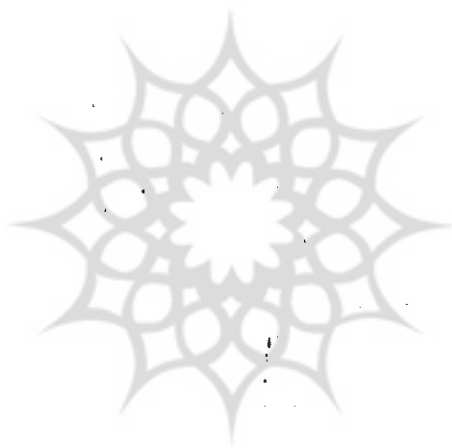
از جمله غزلی است که برای معشوق شبرو در فصل برسات (برشکال) گفته اند و ما
ترجمه آنرا بفارسی میاوریم و ضمناً باید بگوئیم که ترجمه اشعار از زبانی بزبان دیگر
هرگز لطف و ظرافت اصلی را نخواهد داشت :

قطعه

یار بی وعده نیمشب در زد گفت دل مایل وصال تو بود
گفتمش مرحبا چنین شب تار درخور مشعل جمال تو بود

کی سزاوار انتقال تو بود
 عامل جذب و اتصال تو بود
 در شب تیره کی مجال تو بود
 هادی چهر بیمثال تو بود
 آمدن دور از احتمال تو بود
 که رفیق رهم خیال تو بود
 پایان

لیکن این تیره شام طوفانی
 گفت زنجیر، عشق ورشته شوق
 کفتمش بیچراغ و شمع ای ماه
 گفت هر لحظه روشنائی برق
 کفتم آخر بدین تن تنها
 گفت تنها نبوده ام هرگز



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی